

سخنی از " صبح و ستاره "

" از صبح، از ستاره " عنوان مجموعه شعر شاعر دردمند میهن (جناب علیشاه احمدی عباب) است که تازه از میان گنجینه سروده های دلنشین شاعر بر صحیفه کاغذ باریده و باز، در اوراق زرین یک مجموعه زیبا تحت عنوان بالا گنجانیده شده است .

هر چند شماره گان غزل های نغز که با درونمایه احساس و عاطفه عمیق انسانی عجین گشته و در چارچوب اوراق این مجموعه در دسترس خواننده قرار داده شده است، سوای کوتاهه ها، رباعیات و دوبیتی ها، علی العجاله ازسی و هفت سرود و سرایش تجاوز نمی کند، و اما آنچه را خواننده میهن دوست غربت نشین در لابه لای مصراع های آن درمی یابد، بدون تردید به حلاوت کلام، به عمق درد، و به سوزش دل و نیاز روح و روان شاعر، به نیکویی دست می یابد.

علی رغم آنکه من خود، بضاعت در خورتوجه پیرامون توزین و توازن یا دارایی به داوری شعر ندارم، با آنهم مادامکه مجموعه دست داشته را مرور کردم، میخوامم با صداقت بگویم که کشش، معنی آفرینی، زیبایی، تصویرگری و بالاخره، به قوام رسیده گی های شعری را در شیوه بیان شاعر ما دریافتم. پس حیفم آمد که برخی از این مشخصات لفظی و کلامی را در اینجا بیان نکنم.

مادامکه شاعر، در آغازین اثر خویش می سراید :

از چه آغاز کنم ؟ حیرانم !

از خودم؟ از وطنِ ویرانم ؟!

بُغض بگرفته گلویم را باز

اشکِ دل را به کجا بارانم؟!!

خوانندهٔ درد آشنای سخن سنج، قبل از آنکه به خوانشِ بند بندِ مصراع های مندرج در مجموعه بپردازد، تا حدود زیادی به کنه شخصیت، اندیشه و دنیای بی ریای سرود گرِ مجموعه " از صبح ، از ستاره " پی می برد.

من در سالهای پسین نیز اشعار دوست محترم علیشاه احمد غُباب را پیوسته و همیشه خوانده و به همهٔ سرود هایش دلچسبی داشته ام، مگر آنچه در بستر مجموعهٔ تازه جا گرفته، از زوایای تازه یی ارجحیت دارد: لذا یذ تمثیل و تصویر و تخیل، بی مبالغه که نوع خاص تر و سره تری از تراوش طبع ظریف شاعر پنداشته میشود. توجه فرمایید:

یاد آغوش تو شاید سر و برگ تازه دادم

که چو صبح آفتابی، یک بغل بهارم امشب.

یا : موج اشک من به رنگی، اوج موی تو به رنگی

چه عجب که من مقابل به دو آبشارم امشب.

در این دو مصرع، دو ترکیب و دو تشبیه بکر و زیبا رُخ نموده اند: (یک بغل بهار) و (دو آبشار)، آنهم از موج اشک و اوج موی که هر دو تشبیه و ترکیب بالذات زیبایند.

شاعر، در غزلی که تحت عنوان " جنگاوران "، سروده است، آنگاه که میخواهد سوگند وفا در پای مادر میهن ادا کند، چنین زیبا میگوید :

بر سرِ موی سپیدِ قُلّه " بابا " قسم

خود بدینجا، دل به اوج کوه " پامیر " م هنوز.

در این ترکیب و تشبیه شاعرانه، ملاحظه میشود که شاعر، چگونه نخست از دو کوه مشهور وطن درباقت دو بند از یک مصرع شعر یاد نموده و با چه ظرافتی، انبوه برف قله های کوه بابا را به سپیدی موی سر انسان پیوند زده است؟

شاعرما، علاوه از آنچه گفته آمد، در ارتباط با بکارگیری واژه های مترادف که استفاده از آنها بدون شک به زیبایی شعری افزاید، مهارت بخرچ داده است. مثلاً:

در شعر پاییز، چنین می سراید :
باید به گریه گریه، گویم ز روزگاران
کز دست باد و باران، رنج فرار دیدم.

ویا در این مصرع از " رسم سربازی":
بیا که دل به برم رفته رفته می میرد
نفس زپای چو افتاد، دل صدا نکند.

همچنان:
به مقدمت غزل تازه تازه می ریزم
زبان شعر مرا بسته گر خدا نکند.

ویا :
افتاد شاخه شاخه بهم در ستیز و جنگ
بگرفت هر یکی به سرشانه اش تفنگ.

ترکیب زیبایی دیگری را که شاعر در غزل " خوشه و خرمن " خویش پیوند زده و با زیبایی خاص بکار برده است، ترکیب های گل و بوسه از یکطرف و بخیه و گلدوزی به چادر از سوی دیگر میباشد. و چنین :

گلبوسه های تازه به روی لبان من
یک بخیه گل به چادر میهن بزن بیا.

وقتی غم مردمان ولایت کندز افغانستان را که در اثربورش مسلحانه و ددمنشانه گروه طالبان بخون نشست، فریاد میکند، با بکارگیری همان واژه های زیبای مترادف این چنین میسراید:

کابل شکسته بالِ عزای هزاره هاست.

وقتی شاعر عزیز میخواهد زبان شعرش را، آنهم در برابر دشمنان خونریزمردم خویش سیاسی بسازد، بسیار ظریفانه چنین می سراید:

از بس به لب از " طالب " و مالب سخنم شد

ترسم به غزل یکسره توهین شده باشد.

این نوع تحقیر به دشمن دنی، به اعتقاد من، از ظریفانه ترین تحقیر های شاعرانه، آنهم در تقدس و ستایش شعر است.

و یا وقتی شاعر میخواهد فال بینان عوامفریب و استخاره گران سیه اندیش را به سخریه گیرد، چنین میسراید :

بی خشم خلق کاخ ستم کی فتد (عُباب)

دیگر نه جای فال و نه از استخاره هاست.

علاوه از آن، بکارگیری برخی از اسامی، کلمات و اصطلاحات محلی و یا متداول در زبان روزمره، هرگاه در زبان شعر، بموقع، بمورد و ظریفانه صورت پذیرد، چون شعر (عشقری) نه تنها دلپسند واقع میشود، بلکه حتا در محیط اهل زبان پذیرفتنی نیز میگردد. به این مصرع که تحت عنوان " دریابار " سروده شده، توجه فرمایید:

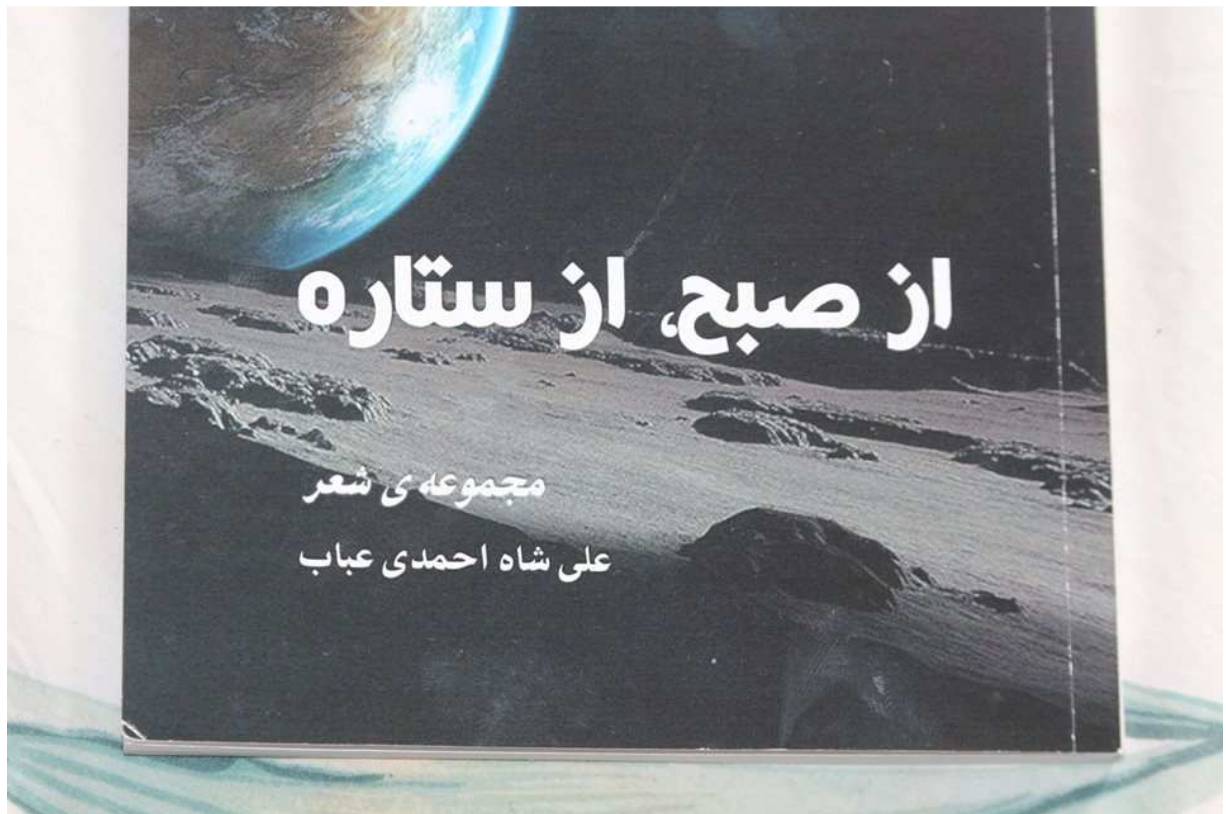
شاخ و برگ خشک اشعار دلم را امکرت

با سرود موج دریابار روشن میکنم.

این ترکیب پنج هجایی (امکرت)، در واقع، همان کلمه قابل فهم (این بار) یا (این مرتبه) است که در زبان عامه یا محاوره مردم عوام، غالباً " امکرت " گفته میشود. پس استفاده از چنین زبان محاوره یی، چنانکه گفته آمد، هرگاه بجا و استادانه بکار رود، شعر را شیرین تر میسازد.

این مصرع هم شنیدنی است :
خواهی تو اگر دفتر غم های دلم را
یک قوده کتابی به سر میز برگردم.

یک قوده کتاب " در اینجا، همان (یک بسته کتاب) را افاده میکند که شاعر خواسته است، این اصطلاح زبان عامه را باز هم همانند شاعر مردمی افغانستان (روانشان عشقوری) در بند شعرش تداخل دهد که خوشبختانه این تداخل را بوجه نیکویی انجام داده است .



بخش دوم سرود های شامل مجموعه " از صبح ، از ستاره " را چنانکه گفتیم، کوتاهه ها، رباعی ها و دو بیتی های نغزاحتوا میکند که هر کدام آن بجای خودش

خواندنی و ستودنی است. در اینجا چند نمونه از این بخش را هم می آوریم تا خواننده عزیز را در خواندنی بودن آنها باخود همراه سازیم:

از کوتاه ها: کاش آئینه می شدم که به سنگ

میزدی ذره ذره می گشتم
و تو می رفتی از دلم بیرون.

ویا: زمن سرود دل انگیز شاعرانه مخواه

زمن ترانه مخواه
که روزگار غزلهای من پریشان است
دلم پریشان است
ومن پریشانم.

رباعی:

ای باغ که چندی باغبانت بودم
دل بسته ی موج ارغوانت بودم
یادم نرود، اگرچه پیرانه سرم
عاشق به گل و برگ جوانت بودم.

ز درد

دوبیتی:

دوری ات گویم کرا من؟
بیا بنگر سرشکم را به دامن
سمرقند و بخارایی ندارم

که بخشم خال هندوی ترا من.

من چنین می پندارم که (احمدی عُبَاب)، نه تنها در سرایش شعر هایش خوش قریحه و زیبا کلام است، بلکه در واژه واژه اشعارش پیام آزادی و انسانیت را فریاد میکند و هرگز در پی تفنن شاعرانه نیست. همچنان ایشان، شاه کلید کشف واژه های موزون، ترکیبات تازه، استعاره های بمورد وسلاست زبانی را در کف دارد که عمرش دراز و طبع شاعرانه اش شگوفا و سرشار باد!
(پایان)